

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱)﴾

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ

فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾

این سوره که در مدینه نازل شد، بررسی و تحلیل اوضاع نفاق و منافقان است و جامعه اسلامی را بیدار می‌کند از این نفوذی‌های مذهبی. فرمود اینها وقتی به حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌رسند، می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی و خدا می‌داند که وجود مبارک آن حضرت پیامبر خداست و خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغ می‌گویند. منافق وقتی به حضور حضرت می‌رسید نمی‌گفت: «إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ»، می‌گفت: ﴿نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾؛ ما باور داریم که تو پیامبر هستی. اگر می‌گفتند «إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ»، این صدق خبری بود، ولو مخبر معتقد نباشد. او از عقیده خبر نمی‌داد، او از واقع خبر می‌داد می‌گفت: «إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» و درست بود؛ منتها معنای آن این است که ما می‌دانیم که تو پیامبر هستی.

غرض آن است که اینها سخنان خبر از رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست. اگر خبر از رسالت می‌دادند، این خبر صدق بود؛ اما خبر از عقیده خود می‌دهند که ما معتقدیم تو پیامبری و چون عقیده ندارند و خبرشان مطابق مخبر عنه نیست، این خبر کذب است، یک؛ این مخبر کاذب است، دو. هم کذب خبری است، هم

کذب مخبری. اگر می‌گفتند تو پیامبر خدا هستی، خبر صادق بود ولو مخبر معتقد نباشد؛ اما اینها از رسالت حضرت خبر ندادند، از باور خود به رسالت حضرت خبر دادند؛ لذا هم کذب خبری است، هم کذب مخبری.

جهل آن است که صورت ذهنی مطابق با خارج نباشد. کذب آن است که گزارش خبری با مخبر عنه مطابق نباشد. اگر گزارش خبری راجع به خارج است و مطابق با خارج نبود، این خبر کذب است. کسی بگوید «جاء زید» و زید نیامده باشد، این خبر کذب است. اگر او نداند که کذب مخبری نیست و اگر بداند هم کذب مخبری است و اگر بگوید من معتقدم که تو پیامبر هستی، این از واقع خبر نداد، از عقیده خود خبر داد. مخبر عنه او عقیده است، نه واقع. چون مخبر عنه او عقیده است، یک؛ و این خبر با مخبر عنه مطابق نیست، دو؛ خدا فرمود اینها دروغ می‌گویند، چون اینها که از واقع خبر ندادند نگفتند تو رسول خدا هستی! گفتند ما معتقدیم تو پیغمبر هستی، در حالی که چنین عقیده‌ای نداشتند.

«فَتَحْصُلُ» که جهل عدم مطابقت صورت ذهنی با خارج است. کذب عدم مطابقت گزارش با مخبر عنه است. مخبر عنه گاهی واقع است؛ نظیر اینکه کسی بگوید «جاء زید» و زید نیامده باشد؛ گاهی از عقیده خود و درون خود خبر بدهد انسانی سالمی تمارض کند بگوید من مریض هستم، این خبر دروغ است، چون با مخبر عنه او که درون اوست مطابق نیست. کسی که چیزی را نمی‌داند، بگوید من می‌دانم، این کذب است، چون از درون خود خبر می‌دهد، در درون او چنین معرفتی نیست. کسی بگوید من باور دارم فلان شیء یا فلان شخص اسلامی است و مطابق با باورش نباشد، این کذب است ولو آن شیء واقعاً اسلامی باشد.

بنابراین ذات اقدس الهی برای تحلیل همه جانبه، فرمود رسالت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قطعی است؛ اما اینها می‌گویند ما باور داریم که تو رسول هستی، باور ندارند و این گزارش اینها دروغ است؛ هم کذب خبری

است، هم کذب مخبری، ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ﴾ که ﴿إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾. اگر می گفتند «إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ»، خبر درست بود ولو آنها معتقد نباشند؛ اما آنها از رسالت حضرت خبر ندادند، از ایمان خود به رسالت خبر دادند، در حالی که مؤمن نبودند. از باور خود به رسالت خبر دادند، در حالی که باور نداشتند. اگر گزارش مطابق با مخبر عنه نباشد، این گزارش دروغ است؛ خواه مخبر عنه امر درونی باشد، خواه امر بیرونی.

پرسش: ... اگر به معنای «نعلم» بگیریم باز هم کذب خبری پیش می آید؟

پاسخ: بله اینکه شهادت به این معناست که ما باور داریم. این شهادت در برابر آن حلف است. اگر کسی در محکمه بیّنه نیاورد، یمین مردوده به عهده اوست. غرض این است که این در برابر یمین قرار می گیرد. چون در برابر یمین قرار می گیرد، از آن به عنوان یمین یاد شده است. سوگند یاد می کنند که تو پیامبر هستی. ذات اقدس الهی می فرماید خدا شهادت می دهد که اینها دروغ می گویند. اگر گفتند ما علم داریم و واقعاً هم علم داشته باشند، نظیر ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۱ کاذب نیستند. علم دارند که حضرت پیغمبر است، درست است. اگر «نشهد» به معنای «نعلم» باشد و اینها عالم باشند ولی به علمشان علم نکنند کاذب نیستند؛ هم صدق خبری است هم صدق مخبری. اینکه خدا می فرماید اینها دروغ می گویند، اینها از باورشان خبر دادند، نه از واقع و نه از علم، ﴿وَ اللَّهُ يَعْلَمُ﴾ که ﴿إِنَّكَ لَرَسُولُهُ﴾. اگر این جمله را نمی فرمود، بعد می فرمود: ﴿وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾. یک مقدار موهن بود؛ اما این جمله را در وسط کرد که در رسالت تو تردید نیست آنها می گویند ما معتقدیم تو رسول هستی، دروغ می گویند، معتقد نیستند. اینها از رسالت خبر ندادند، از ایمان خبر دادند، در حالی که ایمان ندارند.

اینکه فرمود: ﴿حَلَّافٍ مَّهِينٍ﴾، از همین قبیل است. انسان پرسوگند را می‌گویند «حَلَّاف» و خوار و پست هم هست. ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾؛ سوگندهای خود را سپر قرار دادند تا در هر حادثه‌ای از خطر برهند. ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾ و این شهادت هم صبغه یمینی دارد. برخی‌ها خواستند بگویند منظور از این آیمان که جمع یمین به معنای سوگند است، ناظر به این شهادت نیست ناظر به سوگندهایی است که اینها هر از چند گاهی در سایه این سوگند خودشان را حفظ می‌کنند. در سوره مبارکه «توبه» چند جا از سوگند اینها سخن به میان آمده است. ﴿يَخْلِفُونَ﴾ که در سوره مبارکه «توبه» دارد ناظر به همین قسمت‌هاست که اینها پشت سر هم سوگند یاد می‌کنند؛ آیه ۵۶ سوره مبارکه «توبه» این است: ﴿وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لَمَنُكُم﴾؛ به خدا سوگند یاد می‌کنند که اینها جزء شما مؤمنین هستند؛ اما ﴿وَمَا هُمْ مِنْكُمْ﴾؛ اینها جزء شما مؤمنین نیستند. ﴿وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ﴾؛ هم از شما جدا می‌باشند هم عامل تفرقه و گسست هستند. در همان سوره مبارکه «توبه» بخش‌هایی هم هست که از سوگند دروغ اینها سخن به میان آمده؛ چند جا دارد اینها بیجا سوگند یاد می‌کنند. آیه ۶۲ سوره مبارکه «توبه» این است که ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ﴾؛ اینها سوگند یاد می‌کنند تا رضایت شما را جلب بکنند که همین است که ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾، ﴿لِيَرْضَوْكُمْ﴾؛ اما ﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾، اگر واقعاً مؤمن هستند باید رضای خدا و پیامبر را جلب بکنند، نه برای جلب رضای شما سوگند یاد کنند. اینها سوگند یاد می‌کنند که از خطر شما و حکومت در امان باشند. این در آیه ۶۲ سوره مبارکه «توبه» بود.

در همان سوره مبارکه «توبه» که بسیاری از آیات مربوط به نفاق است آیه ۷۴ آن سوره این است که ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَتَّالُوا﴾؛ اینها سوگند یاد می‌کنند که آن حرف را نزدند، در حالی که آن حرف کفرآمیز را زدند. به حسب ظاهر ایمان آوردند، به حسب باطن مؤمن نبودند.

این تکرار حلف که از اینها به عنوان ﴿حَلَفٍ مَّهِينٍ﴾ یاد می‌شود، برای اینکه اینها سوگند را سپر نجات از خطر قرار دادند، ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾؛ لذا ﴿فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾، گرچه این «صدّوا» به حسب ظاهر متعدی است اما درباره این «صدّ» با «صاد» معنا کردند که «انصرفوا بأنفسهم و صرفوا غیرهم» آنها که خودشان از دین منصرف می‌شوند و دیگران را از دین منصرف می‌کنند. اینها را می‌گویند «صدّ عن سبیل الله» کردند. این صرف دیگران بعد از انصراف نفسی است؛ یعنی خودشان منصرف از دین هستند دیگران را هم منصرف می‌کنند. «انصرفوا بأنفسهم و صرفوا غیرهم». ﴿فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ کار بسیار بدی کردند، چرا؟ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَغَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾، اینکه دارد اینها ایمان آوردند و کفر ورزیدند، اینها از سنخ ارتداد نبود. البته ممکن است در جمع منافقان کسانی باشند که اول ایمان آورده باشند بعد کفر ورزیده باشند؛ لکن غالب اینها اصلاً ایمان نیاوردند. اینکه دارد: ﴿بِأَنَّهُمْ آمَنُوا﴾، یعنی ظاهراً ﴿ثُمَّ كَفَرُوا﴾، یعنی باطناً. سیره اینها را در سوره مبارکه «بقره» به صورت روشن بیان کرده. فرمود وقتی به منافقان می‌گویند که ﴿لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾، می‌گویند: ﴿نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾؛ یعنی: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾، بعد می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ﴾، آیه یازده و دوازده سوره «بقره». آن‌گاه فرمود: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾؛ وقتی به اینها گفته می‌شود به خدا و قیامت ایمان بیاورید، می‌گویند اینها که مؤمن‌اند عقب افتاده می‌باشند ضعیف‌الفکر هستند ما روشنفکر هستیم منورالفکر هستیم. اینها سفیه هستند، ما عاقل هستیم. ما چرا کار سفیهانه انجام بدهیم؟ کسی که دین را - معاذ الله - ارتجاع می‌داند، سفاهت می‌داند، این دیگر اول ایمان و بعد کفر نیست، این از همان اول کافر است؛ منتها لساناً ایمان می‌آورد باطناً کافر است، این می‌شود نفاق. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾، قرآن کریم عقل و سفه را مشخص کرده

است نمونه عقل را انبیا دانستند، روش وجود مبارک ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) را عقل دانستند بعد فرمود: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾^۲ کسی که خود را شناسد سفیه است. یک بیان لطیفی سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) دارد^۳ که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۴ این حدیث نورانی به منزله عکس نقیض آیه سوره «حشر» است. ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۵ اگر کسی خدا را فراموش کرد، کیفرش این است که خودش را فراموش می‌کند به فکر همه چیز هست مگر به فکر خودش. به فکر ساخت و ساز هست به فکر خوردن هست به فکر لذت و عیش و نوش است؛ اما به فکر خودش نیست که من چه کار باید بکنم؟ من که نمی‌پوسم، من با مرگ از پوست به درمی‌آیم، کجا می‌خواهم بروم؟ این به فکر همه چیز است مگر به فکر خودش. پس ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ﴾، اگر کسی - خدای ناکرده - راه خدا را فراموش کرد، کیفرش این است که ﴿فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾، بدترین خطر این است که خدا اینها را از یاد خودشان می‌برد، پس اینها به یاد خودشان نیستند.

فرمایش سیدنا الاستاد این است که این حدیث نورانی اهل بیت که فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، این به منزله عکس نقیض آن آیه است. آیه این است که ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾، پس اگر کسی خودش را فراموش نکند؛ یعنی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ»، خدا را فراموش نمی‌کند؛ یعنی «يعرف ربّه». آن حدیث به منزله عکس نقیض این آیه است. آن‌گاه مسئله عقل را هم به وسیله همین آیه نورانی ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا

۲. سوره بقره، آیه ۱۳۰.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۷۰.

۴. مصباح الشریعة، ص ۱۳؛ متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۴۴؛ عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۰۲.

۵. سوره حشر، آیه ۱۹.

مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ^۶» مشخص کرد. عقل «العقل ما هو؟». «العقل من هو؟». فرمود کسی که راه خلیل حق را طی نکند سفیه است. کسی که پیرو خلیل حق باشد عاقل است. ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ﴾، این «رغب» وقتی با کلمه «عن» استعمال بشود؛ یعنی اعراض. اگر با «فی» استعمال بشود؛ یعنی میل. ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾، سفاهت این است. اینها می‌گویند پیروی راه خلیل، سفاهت است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ﴾، آن‌گاه ذات اقدس الهی می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ﴾، چرا؟ چون ما راه عقل را معین کردیم: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ﴾؛ او را رشید و عاقل معرفی کردیم، براهین او را هم عقلی دانستیم. پس اگر کسی بخواهد راه خلیل حق نرود سفیه است. ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ﴾؛ منتها علم به سفاهت ندارند، نمی‌دانند سفیه هستند.

پس سفه «ماهو»؟ را قرآن مشخص کرد. عقل «ما هو»؟ را قرآن مشخص کرد. سفیه «من هو»؟ را مشخص کرد. عاقل «من هو»؟ را مشخص کرد. اگر در اوایل سوره مبارکه «نساء» فرمود: ﴿لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا^۷﴾؛ یعنی کسی که راه خلیل حق را طی نکند نمی‌تواند دارای اقتصاد اسلامی باشد. کسی که عاقل نباشد، بیراهه برود، این سفیه است. فرمود مالتان را، اموال بیت‌المال را دست این گروه ندهید، چون اینها سفیه هستند. اگر سفه در قرآن مشخص شد این است. منافق را سفیه می‌داند. آن‌که ظاهر و باطنش یکسان نیست، ظاهراً انقلابی است باطناً نیست. ظاهراً به نظام معتقد است باطناً نیست، این سفیه است، ﴿لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾، اموالتان را به دست این منافقان نسپرید. ﴿أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ﴾.

پرسش: ...

۶. سوره بقره، آیه ۱۳۰.

۷. سوره نساء، آیه ۵.

پاسخ: این ریاست، ریا شرک است البته. ممکن است کسی از آن به نفاق یاد بکند؛ اما این شرک است، ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۸ این است.

یکی از آقایان سؤال کرده بود که آن خطبه نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود اگر حمزه و جعفر بودند من تسلیم سقیفه نمی‌شدم در این کتاب شریف تمام نهج البلاغه صفحه ۸۸۱ این جمله هست که فرمود اگر عم من حمزه و برادرم جعفر(سلام الله علیهما) بودند من هرگز سقیفه را امضا نمی‌کردم، برای اینکه اینها ریختند همسرم زهرا(سلام الله علیها) هم که کنار در بود، اینها هم ریختند دست مرا بستند و بردند. من دو تا از بستگانم بود یکی عباس بود یکی عقیل. اینها تازه مسلمان هستند، نه آن اعتقاد قوی و غنی حمزه و جعفر را دارند نه آن شهادت و مبارز بودن و جهاد اینها را. این دو نفر کاری از اینها ساخته نبود. اگر دستم باز بود و اگر عمویم حمزه بود و اگر برادرم جعفر بود من هرگز سقیفه را امضا نمی‌کردم. این از کلمات نورانی آن حضرت است. این جزء هفتاد و پنجمین نامه همان کتاب شریف است. این نامه خیلی مفصل است از صفحه ۸۶۸ این نامه شروع می‌شود، تا ۸۹۱، وقتی به حکومت رسیدند فرمودند در تمام روزهای جمعه در خطبه‌های نماز جمعه برای مردم بخوانید که وضع سقیفه چگونه بود و چگونه دست ما را بستند؟ چگونه ما مجبور شدیم امضا کنیم.

از حمزه و برادرش جعفر در موارد متعددی به عظمت یاد می‌کند. حضرت فرمود در جبهه‌های جنگ خیلی‌ها می‌روند شهید می‌شوند؛ اما از دودمان ما اگر کسی رفت شهید شد می‌شود سید شهدا این عموی من حمزه این چنین بود. در جبهه‌های جنگ خیلی‌ها می‌روند جانباز می‌شوند، دستشان پایشان قطع می‌شود؛ اما از دودمان ما اگر کسی جانباز شد، می‌شود جعفر طیار، چون برادرش که دو دستش را قطع کردند، دارد که ذات اقدس الهی به برکت

فرشتگان دو بال به اینها داد که «يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ».^۹ چطور در سوره مبارکه «فاطر» فرمود که ملائکه بعضی دو تا بال دارند بعضی سه تا بال دارند بعضی بیشتر! ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعٍ﴾. حالا آن بال‌ها چیست ما نمی‌دانیم. آن بال‌ها همان است که بعضی از آنها را در روایاتی که از کافی تا معالم، از معالم تا کافی؛ یعنی همه بزرگان محدثین ما در جوامع روایی این حدیث نورانی را نقل کردند که «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ»^{۱۰} اینها فرّاشان طلاب حوزه‌های علمی‌اند، فرّاشان مراکز مذهبی‌اند، مدرّس‌ها هستند، آن‌جا که فقه و معارف اهل بیت گفته می‌شود، آن‌جا فرشته‌ها قبلاً پرها را پهن می‌کنند تا طلبه‌ها روی بال اینها بنشینند، این است؛ اما حالا این چه بالی است؟ چگونه پهن می‌کنند؟ گفت خدا می‌داند و آن کس که رفته، ولی «علی‌ای حال» در اوّل سوره مبارکه «فاطر» دارد که این ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعٍ﴾. در این روایاتی که در مقدمه معالم ملاحظه فرمودید همین را در کتاب شریف کافی هست و بزرگان فراوانی هم نقل کردند که «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ».

اگر وجود مبارک امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) از برادر جانبازش سخن می‌گوید، می‌گوید وقتی این دو تا دستش را در میدان جنگ از دست داد، ذات اقدس الهی دو تا بال به این جعفر داد که «يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ»، فرمود ما خاندانمان این است. این را البته در جواب معاویه (علیه اللعنة) فرمود. معاویه بعد از اینکه آن اهانت را کرد، آن نامه معاویه در نهج البلاغه نیست، ولی جواب حضرت هست؛ فرمود ما که انکار نکردیم، بله مرا با دست بسته بردند: «أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتُ وَأَنْ تُفْضَحَ فَافْتَضَحْتُ»^{۱۱} رفتی آبروی مرا ببری، آبروی خودت را بردی. من

۹. الأمالی (للصدوق)، النص، ص ۴۶۳.

۱۰. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۴.

۱۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۲۸.

اگر دستم باز بود که سقیفه را امضا نمی‌کردم. من اگر دستم باز بود که اجازه نمی‌دادم دیگری به جای پیغمبر بنشیند؛ اما با دست بسته: «أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتُ وَأَنْ تَفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتُ»؛ خودت رسوا شدی.

در جواب او بعد از اینکه حضرت به حکومت رسیدند، در همان جا فرمود که اگر به ما گفتند که خودستانی بکنید، نه خودستایی؛ یعنی خودی خود را از خودتان بگیرید. خود را نستایید، خودستایی بد است. خودستانی خوب است. خودتان را از خودتان بگیرید. گفت «من الهی هو الله گویم»، نگویند «أنا»! فرمود اگر به ما نگفتند «تَرْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسُهُ»^{۱۲}، من خیلی از اسرار خانوادگی را می‌گفتم که ما چه کسانی هستیم! اما حالا مجبورم چند جمله برای تو بنویسم: ما خاندانی هستیم که اگر کسی از ما شهید بشود می‌شود سیّد شهدا. ما خاندانی هستیم که اگر کسی از ما جانباز بشود می‌شود جعفر طیار، بالی خدا به آنها می‌دهد؛ لذا در این نامه‌ای که نامه ۷۵ این کتاب مبارک است که تمام نهج البلاغه است، فرمود در تمام روزهای جمعه برای مردم بخوانید که در سقیفه چه گذشت؟ من چرا ساکت شدم؟ من چرا رفتم امضا کردم؟ چگونه شد که من رفتم امضا کردم؟ فرمود اگر اینها بودند که من سقیفه را امضا نمی‌کردم. اینها ریختند دست مرا بستند از من امضا گرفتند. الآن تمام نمازهای جمعه باید این مطالب گفته بشود. نامه ۷۵ از صفحه ۸۶۸ شروع می‌شود تا ۸۹۱، در صفحه ۸۶۸ آن جا دارد که در تمام خطبه‌های نماز جمعه حالا یا به عنوان سخنران قبل از خطبه، یا در خود خطبه، این حرف‌ها گفته بشود که یادشان نرود. نفرمود گاهی بگویند، فرمود در تمام خطبه‌های نماز جمعه بگویند که اگر حمزه بود اگر جعفر بود اگر پناهگاه‌های ما بودند، من سقیفه را امضا نمی‌کردم. در آن روز به عرض شما رسید هر وقت خطری بود می‌گفتند «واحمزتا». در کربلا همین طور بود «واحمزتا، واجعفر» بود. اینها ممتاز بودند فرمود دو نفر از بستگان ما ماندند یکی عباس بود یکی عقیل،

۱۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، نامه ۲۸.

اینها «حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ» هستند؛ اینها نه سوابق درخشانی در جهاد داشتند، نه آن کلمات نورانی حضرت را خوب درک کردند، همین عباس عموی من جزء رباخواران جاهلیت بود. وقتی در پایان نبرد وجود مبارک حضرت در مکه که همه اسلحه را انداختند و اینها از آن به بعد اسلام آوردند، وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) رسماً اعلام کرد فرمود تمام رباهای جاهلیت اسنادش زیر پای من است و اوّل کسی که اسناد ربوی او زیر پای من است ربای عموی من عباس است، اینها را گفته است. عباس تا آن آخرها در جاهلیت بود و رباخوار بود. حضرت هم فرمود تمام اسناد ربوی زیر پای من است در فتح مکه و اوّل کسی که چون قرض می‌داد سند می‌گرفت. اسناد ربوی او زیر پای من است ربای عموی من عباس است. چنین کسی نمی‌تواند از حضرت امیر دفاع کند از ولایت دفاع کند. فرمود عباس و عقیل مانده بودند که کاری از آنها ساخته نبود. این خطبه نورانی را حتماً ملاحظه بفرمایید. اینها این طوری بودند.

بنابراین منافقین این کاره بودند و در آن روز چهارشنبه هم به عرض شما رسید که این فرمایش حضرت امیر در نهج البلاغه که دارد: «إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا»^{۱۳} که بعدها سعدی گفت: «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»^{۱۴} تحلیلی که سیدنا الاستاد در المیزان از اینکه بخش وسیعی از مردم مدینه منافق بودند، کارشکنی می‌کردند، بدترین اهانت را نسبت به اسلام داشتند، بدترین توطئه و ضربه را نسبت به اسلام و مسلمین زدند، همین که حضرت رحلت کرد و سقیفه برقرار شد و اهل بیت خانه‌نشین شدند، تمام این کارشکنی‌ها شکست. فرمود اینها کجا رفتند؟ بگویید همه اینها دفعتاً مُردند، که نیست. همه اینها برگشتند ابادر و سلمان شدند، که نیست. همه اینها با حکومت سقفی ساختند، درست است، این است. آن را خود حضرت پیش‌بینی کرد قبلاً هم فرمود البته که «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا».

۱۳. نهج البلاغه (للصّحی صالخ)، خطبه ۲۱۰.

۱۴. گلستان سعدی، دیباچه.

بنابراین ایمان اینها ایمان ظاهری بود نه ایمان واقعی که بعد ارتداد باشد به هیچ وجه سخن از ارتداد نیست. همین‌ها را در سوره مبارکه «بقره» آیه چهارده فرمود: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾؛ ما که گفتیم مسلمان هستیم، مسخره کردید. این طور نیست که اول اینها مؤمن باشند، بعد کافر باشند تا سخن از ارتداد باشد. نه، ظاهراً اسلام باطناً کافر. آن‌جا این طور گفتند: ﴿قَالُوا آمَنَّا﴾، بعد ﴿إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ﴾. «اعاذنا الله من شرور انفسنا».

«و الحمد لله رب العالمين»